

جوانان و جامعه مدنی

نقش تربیت جوانان در تشکیل جامعه مدنی

ولادیسلاو تساگویف (Vladislav Tsogoyev)

<http://pspa.ucoz.ru/publ/5-1-0-5>

ترجمه و افزوده از: ا. م. شیری

وجود جامعه مدنی سیاسی فعال، یکی از ویژگیهای مثبت کشور پیشرفته بحساب می آید. در این صورت فعالیت سیاسی را نه فقط بمعنی میل به قدرت، بلکه باید بمفهوم علاقمندی به شرکت در زندگی سیاسی کشور خود، تأثیر گذاری در تعیین آینده، طرح خواستههای مشخص در مقابل حاکمیت هم درک نمود. این، زمانی که هر شهروندی خود را جزء جدائی ناپذیر یک کل، سیمای کشور خود درک می نماید و توسعه موفقیت آمیز آن را مستقیماً در ارتباط با رفاه خود مشاهده می کند، یکی از ویژگی های جمعگرائی شمرده می شود.

نسل جوان امروزی تجسم آن نیروئی است که روند حوادث را در آینده نزدیک تعیین خواهد کرد. به همین جهت هم باید منطبق با آن تربیت شود.

چنین تربیتی باید روح جمعگرائی را تقویت کند. این هم با تشکیل یک مکانیسم سازمانیافته اجتماعی پیوند دارد و خود این، «میانگین طلایی» بین جمعگرائی با احساس غریزه ذاتی فرد و فردگرائی را که مناقشه طبیعی بین فردیت و نیازهای پایان ناپذیر می باشد، تشکیل می دهد. جوانان معاصر باید در چنین سمتی تربیت یابند. زیرا وجود این گونه علاقمندیها زمان کمی برای رفتارهای انحرافی در اشکال اعتیاد به مواد مخدر، الکلیسم، عملکردهای غیرعمدی و غیره باقی می گذارد.

اگر داده های جامعه شناختی را بدقت مورد بررسی قرار دهیم، آنها چندان خوشبینانه نیستند. در سالهای ۲۰۰۵-۲۰۰۶ گروه تحقیقاتی «سیرکون» مطالعاتی در زمینه تعیین میزان کنشگری سیاسی کل جامعه و بویژه، جوانان انجام داد. نتایج آن چندان چشمگیر نبود. ۵۹٪ سؤال شوندگان ۱۶ تا ۲۴ ساله در سال ۲۰۰۵، به عدم تمایل خود به مسائل سیاسی اذعان داشتند و این میزان در سال ۲۰۰۶، باز هم تا ۱٪ کاهش یافت. شمار علاقمندان به آگاهی سیاسی، ۴۰٪ ثابت را نشان می دهد.

متأسفانه، سؤال شوندگان، بااستثنای به حاشیه رانده شدگان و کسانی که حاضر با پاسخ دادن نبودند، سیاست و فعالیت اجتماعی بمتابه مهمترین مسئله جامعه را در آخر لیست مربوط به مسائل مختلف زندگی اجتماعی قرار دادند. در همه حال، این وضعیت برای جامعه بسیار زیان آور است. برای اینکه نه در تشکیل جامعه مدنی مفید است و نه به عرصه های دنیوی سودی

می‌رساند. اساساً آنها معرف لایه بندی شدید بوده و حتی یکی از مؤلفه های پیدایش یک قشر کامل لومپین می‌باشند.

در ادامه به ارقام شگفت‌انگیزتری بر می‌خوریم. در اقداماتی مانند راهپیمائیها، اعتصابات و یا فعالیت احزاب سیاسی درصد کمی از جوانان شرکت می‌کنند ولی، هنوز این در مقایسه با پروسه انتخابات چندان نگران‌کننده نیست. در انتخابات فقط ۲۳ تا ۳۵٪ جمعیت شرکت می‌کنند. ۶۲٪ در سال ۲۰۰۵ و ۴۶٪ در سال ۲۰۰۶ بطور کلی در چنین رویدادهائی شرکت نکردند.

در رابطه با این کار، شاخص نظرسنجی کنشگری سیاسی بسیار جالب توجه است. در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۵: حد بالا- ۲۲٪ جوانان، متوسط- ۵۵٪، حداقل- ۲۲٪. ماه مارس سال ۲۰۰۶: حد بالا- ۲۶٪، متوسط ۵۶٪، حداقل- ۱۸٪. همانطور که معلوم است شاخص حد بالای کنشگری سیاسی بهیچوجه بزرگ نیست، ولی با گذشت زمان اهمیت بیشتری کسب کرده و حداقل بحساب آنکه میزان متوسط کاهش می‌یابد، شاخص حداقل اهمیت خود را از دست می‌دهد. ترجمان این شاخص از زبان آماری بدین معنی است که در میان آن گروهی نیاز به حقوق مدنی افزایش یافته که در وضعیت سخت و غیرقابل خروج گرفتار آمده است. آیا این بمعنی ارتقاء سطح زندگی محسوب می‌شود؟ به این سؤال، داده‌های مربوط به روحیه اعتراضی نسل جوان روسیه می‌تواند پاسخ دهد.

مرکز مطالعات سیرکون با استفاده از اطلاعات مرکز تحقیقات افکار عمومی روسیه در کار خود، چنین تصویری را ارائه می‌دهد: ۴۸٪ جمعیت بطور کلی به احتمال واکنش توده‌ای مطمئن است، ۳۶٪ جوانان هم چنین تصویری دارند که خود این، بمعنی آن است که آنها برای حمایت از اعتراضات پیروز در صورت شروع حمله، آماده‌اند. نسل جوان بلندپرواز در صورت مشاهده بازی از طرف برخی نیروهای سیاسی می‌تواند بهترین نقش را هم ایفاء نکند. مثلاً، این اطلاعات شایسته تأمل است: ۲۶٪ یقین قطعی دارد که حمایت از چنین برآمدی اگر چه در اولویت قرار دارد، ولی پشتیبانی آنها فراتر از جمع آوری امضاء نخواهد بود (هر چند این هم بی‌مورد نیست).

بدین ترتیب، روشن است که درجه فعالیت جمعیت متناسب با افزایش تعداد مشکلات آنها تشدید خواهد شد. این، همچنین به تصور مردم از شیوه زندگی معمولی بستگی دارد (انچه که برای مردم روسیه قابل تحمل است، آمریکائیها غیر متعارف می‌پندارند). این، همانطور که آمار خاص آن نشان می‌دهد، بر روحیه اعتراضی مردم تأثیر خواهد گذاشت.

با این وجود، روحیه نسبتاً رادیکال در میان آن بخش از مردم، که به سوی گروه «ما به سختی تا آخر ماه تحمل می‌کنیم» رانده می‌شوند، مشاهده می‌شود: ۳۱٪ برای تحریم حاکمیت،

۱۸٪ به روش مسالمت آمیز، اما به شکل تظاهرات بدون مجوز، ۱۱٪ برای اقدامات اعتراضی با استفاده از سلاح، ۸٪ به تسخیر اماکن، بستن راههای ارتباطی و غیره آماده است. بهیچوجه نمی توان بر این آمارها چشم فروبست. حمایت از نسل آینده تا زمانیکه آنها قادر به تأمین خود نیستند، ضروری است. در غیر اینصورت، اوضاع در سمت التهابی پیش خواهد رفت.

با این حال، روی آرامبخشی هم وجود دارد. مثلاً، بیشترین گروه از میان جوانان (۳۶٪) فعال در عرصه های اجتماعی-سیاسی، از روی علاقمندی، ۳۲٪ بخاطر بهبود شرایط خود، ۱۸٪ بمنظور کمک به مردم به این کار مشغول می شوند. فقط درصد کوچکی به دنبال اهداف خودخواهانه هستند یا بطور کلی از آنها پیروی نمی کنند: ۲٪ خواهان «جدائی از مردم»، ۹٪ علاقمند به کسب درآمد، ۳٪ مجبور به مشارکت و غیره می باشند.

جامعه پیشرو قرن بیستم نمونه کلاسیک روح جمعگرایی بود. مثلاً، در میان جوانان بسیاری از کشورهای انگلیسی زبان، فعالیت در گروههای اجتماعی همان وزن سیاسی را دارد که به ذهنیت شان جذب شده است. مثلاً، وابستگی به هر نوع جمعیتی (باشگاه، انجمن منطبق با منافع) در دوره تحصیل در دانشگاههای محلی یک امتیاز مثبت برای دانشجو شمرده می شود. چنین تلاشهایی در دوره حاکمیت شوروی نیز بعمل می آمد. مثلاً، سازمان جوانان را می توان در ردیف آنها دانست. ولیکن، در شرایط دموکراتیزه کردن و تضعیف رژیم، زمانیکه مردم به آزادی انتخاب دست یافتند و از بین کار و انحطاط، انحطاط را برگزیدند، نسل جوان به مسیر عدم مقاومت گام گذاشت و در میان آن کشش بسوی فردگرایی بی معنی گسترش یافت. و از آنجائی که هیچ راهی برای ارضای خود بنظرش نمی رسید، به راههای انحرافی مانند اعتیاد بمواد مخدر و الکلیسم گام نهاد. اتفاقاً توسعه فرهنگ توده ای و ارزشها، که با محتوای زیباشناسی آن تعین می یابد، با این امر ارتباط مستقیم دارد.

البته، در حال حاضر برای فعال کردن جوانان نهادهای زیادی در جنب احزاب، ارگانهای دولتی و غیره تشکیل می شود. این هم، قطعاً، سنگ بنای توسعه را می گذارد، ولی در همه حال، اینها بخش کوچکی از جمعیت را در برمی گیرد، که آنهم درست زمانیکه پرورش عادتها تأمین حقوق شهروندی را ضروری می سازد، نهادهای مستقیم و نمایندگی دموکراسی (انتخابات، دادخواستها، تظاهرات، نامه به نهادهای دولتی) به رشد نابرابری، به تسلط سیاسی یکی بر دیگری منجر می گردد. و، عملاً، فقط گروهی از مردم قادر به عبور از وضعیت فعلی بسادگی آماده می شوند که دولت را همچون دوره پادشاهی، در شرایطی که آگاه سازی تودها برای تعیین سرنوشت خود ضرورت می یابد، بسوی گزینش جانشین حاکمیت سوق می دهند.

برای روشنگری در میان توده های خلق، که ماهیتاً بمعنی فعال سازی اجتماعی-سیاسی جوانان می باشد، اجرای برنامه ترویجی ضروری است. تعیین امتیازاتی برای شهروندان فعال یا

محدودیت برای آنهایی دین شهروندی خود را (مثلاً، شرکت در انتخابات) ادا نمی کنند، عاقلانه بنظر می رسد. در آن صورت، جوانان از سنین نوجوانی یاد می گیرند که موجودیت دولت با زندگی آنها رابطه مستقیم دارد، و توجه بسیار جدی تر به حقوق مدنی خود مبذول خواهند داشت. در ورقه های انتخاباتی رئیس «در مقابل همه» بیهوده نخواهد بود، زیرا در این صورت روشن خواهد شد که اراده مردم برخی نیروهای سیاسی را تحمل نمی کند.

چنین شعوری چون در عمر نسلها و در مراحل آغازین موجودیت شهروند در جامعه شکل می گیرد، به همین سبب هم، اکنون دیگر آموزش آن به نسل جوان، که هنوز به ایدئولوژی محکمی دست نیافته، و هنوز جمعیت به افکار پادشاهی- جمعی آلود نشده و فعلاً در شرایط روحی ضعیف بسر می برد، ضروری می باشد. ضمناً، در دوره نچندان دور حاکمیت اتحاد شوروی، زمانیکه تحرک اجتماعی- سیاسی شهروندان به مرحله اوج خود رسید، چنین گرایش «جمعی»، وابسته به استالینیسم و مارکسیسم شوروی، نقش خود را ایفاء کرد.

از این گفتار می توان درس گرفت. حتی اگر اختیارات دولت در دست یک نفر هم جمع شده باشد، همه مشکلات نباید از راه اجبار، «دور از درک مردم»، بلکه از راه متحقق ساختن خواسته های آنان حل و فصل شود. اما در این صورت، البته که، شهروندان نباید بدنبال اهداف یک روزه باشند و باید درک کنند که، آنها هموطنانی هم دارند و در پشت سر آنها نمی توان «تکه بزرگ را برداشت». چنین علاقمندی در انسان در سنین پائین، زمانیکه او را از تأمین نیازمندیهای مختلف محروم می سازند، بوجود می آید. همانطور که گفته شد، خود جامعه به شکلگیری چنین شهروندانی علاقمند نیست. در اینجا با وضوح کامل دیده می شود که همه عوامل مرتبط با هم در یک مجموعه معین، معرف دولت هستند.

در جمعبندی، باید توجه داشت که تشکیل جامعه مدنی در دوره معاصر، شاید، هدف اصلی روسیه و حتی همه جهان باشد. و، البته، تربیت نسل جوان با چنین روحیه ای، وسیله ضروری رسیدن به این هدف است.

افزوده مترجم

بجرات می توان گفت که کم توجهی و یا کلا بی توجهی نمایندگان سیاسی طبقات فرودست جامعه ایران، بخصوص طبقه کارگر، احتمالاً همه جهان به تعلیم و تربیت نسلهای جوان یکی از مودی ترین آفاتی است که آن را شقه شقه کرده و از رسیدن به هدف عمده و اصلی- بدست گرفتن قدرت سیاسی و رهائی از ستم و استثمار بازداشته است.

طبقه کارگر تا زمانیکه نتواند از درون خود اردوی کاملی از متخصصان سیاسی، تحلیلگران و مفسران، تئوریسین ها و نظریه پردازان، مروجان و مبلغان، محققان و دانشمندان خود را بوجود آورد و تعلیم و تربیت نسلهای جوان بواسطه آنها را در دستور کار دائمی قرار دهد، خود و بویژه

نسل‌های جوان بدلائل شرایط سنی و روانشناسی، همچنان بعنوان یک طعمه بی دفاع و بی پناه در مقابل هجوم تبلیغاتی- فکری طبقات بالا دست حاکم باقی خواهند ماند.

در زمینه تربیت کادرهای مورد نیاز عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، طبقات استثمارگر و بالادست انصافاً بسیار خوب کار کرده اند. آنها علاوه بر تربیت متخصصان در همه زمینه ها، شیادان، سفسطه گران، کلاهبرداران، رمالان، جادوگران و «چشمبندان»، جلادان و آدمخواران بغایت زبده ای تربیت کرده اند. و این دلیل و علت اصلی سخت جانی و استمرار حیات آنها می باشد.

علت اصلی و اساسی تفرقه و تشتتی که امروز و همیشه در صفوف نیروهای ترقیخواه و آینده ساز جامعه مشاهده می شود، همین بی توجهی و ضعف طبقات تحت ستم و استثمار شونده در تربیت کادرهای مورد نیاز خود و به تبع آن، تعلیم و تربیت نسل‌های جوان جامعه بواسطه آنها می باشد. بهمین سبب هم هست که گروه‌هایی از نسل‌های جوان وابسته به طبقات مختلف اجتماعی، از جمله، وابسته به اقشار و طبقات بالا دست، در سنین جوانی، در همان آغاز انتخاب، در ابتدای جستجوی راه آینده، عمدتاً از روی احساسات و شورجوانی بدفاع از طبقات تحت ستم بر می خیزند، گروه‌های و سازمانها و احزاب سیاسی تشکیل می دهند؛ به نیروهای انقلاب می پیوندند و در انقلابیگری گوی سبقت از همه می ربایند، همه را از دم منحرف و مرتد و سازشکار می خوانند، تهمت می زنند، افترا می گویند، ولی در ادامه و با طولانی شدن راه، دسته دسته خسته می شوند؛ انشعابات متعددی را به جنبش تحمیل می کنند؛ می برند و آنگاه که از رفتن باز می مانند، دست بدامن ارتجاعی ترین نیروها چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی می شوند و بقول مشهور، به چنان چرچیلیستهای خطرناکی بر ضد همان انقلاب، همان طبقات استثمار شونده مبدل می شوند که در آغاز و ابتدا، به کمتر از انقلاب سوسیالیستی ناب، رهائی استثمارشوندگان و نابودی یک شبه طبقات استثمارگر رضایت نمی دادند. این وضعیت، بویژه در میان احزاب و سازمانهای سابقا چپ ایران، امروز و همیشه، بعینه و بصورت کاملاً واضح مشهود است...